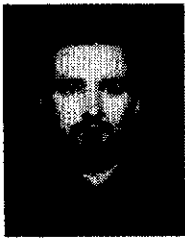
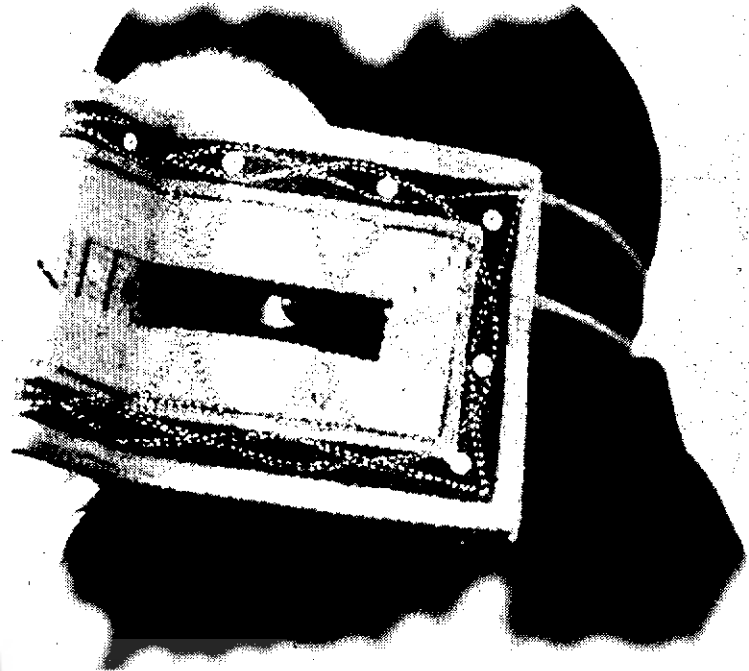


جنسیت و همسری



◆ عباس محمدی اصل



مقدمه

زنان در عصر مردسالاری در انتخاب همسر منفعل بوده و در این فضا برقراری هر گونه ارتباط جنسی از سوی آنان در خارج از حوزه خانواده به شرط علنی شدن با لکه شرمساری و مجازات و مرگی به مراتب شدیدتر از مردان مواجه می گردید و از این رو بود که اصالت آنان در حفظ نقش مادری و آوردن فرزندی صحیح النسب با حفظ عفاف تجلی می کرد. با این همه امروزه مشاهده می شود زنان تلاش دارند با ایفای نقش فعال در انتخاب زوج یا استقبال از زندگی تک والدینی با فرزند خود از این مرز در گذرند و زندگی را به جای توالد به عشقی مستقل پیوند زنند. از این رهگذر آنان به جای کسب امین از طریق طلب مهریه و شیربها به فکر اخذ حق طلاق از مرد برای باز گذاشتن طریق زندگی عاشقانه خویش بر آمده اند. آنان دیگر نمی خواهند برای کسب حمایت اقتصادی، حفظ پیوندهای خویشی، فرزندآوری، فرار از تنهایی یا انجام اموری شبیه عملکرد دیگر زنان به ازدواج تن دهند و به واسطه فراخوانده شدن با نام خانوادگی شوهر احساس آرامش و افتخاری کاذب نمایند و بلکه می خواهند اینک با نقش های تخصصی خود نظیر پزشکی و استادی و قضاوت و تحت عناویتی چون خانم پزشک و خانم استاد و خانم قاضی خوانده شوند. این امر نیز به معنای آن نیست که آزادی زندگی مشترک جنسی یا فرزندآوری خارج از

خانواده مورد تایید زنان است؛ بلکه به این معنا است که آنان از حق انتخاب همسر ایده آل و تداوم زندگی با او برخوردار باشند. به هر تقدیر در این مقاله تحول نقش همسری از حیث شرایط اجتماعی و تمایلات خلاق زنانه در عصر نوین مطمح نظر قرار می گیرد. این تحول علیرغم شرایط ملی، اخلاقی، دینی و طبقاتی بر مبنای ایفای نقش های تخصصی از سوی زنان دچار تحول شده است. به عنوان مثال قاعده مردسالارانه امکان ازدواج مرد با زن دوم به دلیل نازایی زن اول تحت این شرایط به اجازه و توافق زن منوط می شود و این زن البته زنی منفعل و وابسته نبوده؛ بلکه مستقل و فعال است. در این حال تکنولوژی تولید مثل آزمایشگاهی به یاری حل این مشکل آمده یا این که زنان و مردان می توانند تا هنگام عدم تمایل به داشتن فرزند با یکدیگر زندگی کنند. در این صورت مسوولیت های همپوش و گاه متعارض همسری و مادری تفکیک شده و فرزند وجه المصلحه تداوم زندگی خانوادگی یا جایگزینی عشق به جای همسر اجباری قرار نمی گیرد. البته شرایط اقتصادی کمک می کند که در این اوضاع مردان هم زنان را از پایه های اقتصادی خانواده بشمارند و نقش حمایتی خود را متحول سازند و زن نیز طلاق را پایان این نقش حمایتی از سوی مرد تلقی نکند. همین تساوی کارکردی سبب می شود زنان و مردان به تقسیم

وظایف فرزندپروری و خانه داری نیز بپردازند. از این نگره حتی پس از ادوار ارتباط ازدواج یا انتقال ثروت و مالکیت و یافتن شریک راه، حتی در دوران جدید نیز عشق و ازدواج مساوی یکدیگر نمی افتند و ازدواج همواره به معنای روابط زناشویی میان افراد هم جنس نخواهد بود؛ چنانکه عشق هم در این راستا متضمن درک نوعی هماهنگی میان زوجین است. از این حیث اطاعت از شوهر جای خود را به تعهد متقابل در قبال ایفای عهد او می دهد؛ زیرا استقلال اقتصادی زن او را به لحاظ اخلاقی نیز از ضوابط مردسالارانه مستقل می کند. آموزش و قانون نیز به زنان یاری می دهد این استقلال را بیشتر تجربه کنند و به علاوه شرایط اقتصادی مردان را او می دارد علاوه بر جنس و عشق و کودک و خانه داری به درآمد و مشارکت زن در زندگی اجتماعی نیز بیندیشند. در این صورت آسیب های اجتماعی زنان نظیر طلاق، فرار دختران و خودکشی رو به کاهش می نهد و البته این بار از شر قضاوت های اخلاقی حاکمیت مردسالارانه نیز در این زمینه محکومت یک جانبه آزادی زن و آسیب های اجتماعی او را برای حفظ فردستی وی می رهد.

همسران باستان

اسطوره و دین. تعهدات و مسوولیت های همسری در زمینه های زناشویی، خانه داری و

تابعیت از مردان ریشه‌ای دیرپا در تاریخ دارد. اسطوره آدم و حوا مبین آن است که زن از دنده چپ مرد برای تسکین خاطر وی خلق شد و با وسوسه شیطان، مرد را به عدم اطاعت از خدا و تناول از میوه درخت ممنوعه فرا خوانده و باعث هبوط آدم به کره خاک گردید و البته خود محکوم به تحمل دردها و مصائب عادت ماهیانه و زایمان و فرزندآوری و شوهرداری شد. این در حالی است که چنین وضعیتی به آدمی همپاری با دیگران و تشکیل خانواده را نیز آموخت و با انتقال ارث و مالکیت به فرزندان، پایه اجتماع را بنیاد نهاد. متون مذهبی اما با گسستی جهشی در زمینه بیان قواعد ازدواج آدم و حوا، به ابراهیم و ساره و هاجر می‌رسند که جز به کار تولد اسماعیل و اسحاق اشتغال نوززیده و بلکه قوانین ازدواج و زناشویی و انتقال ارث و مالکیت را به شکل مردسالارانه در مواردی چون تابعیت زن از شوی، فقدان حق طلاق و حضانت فرزندان، نابرابری سهم الارث و ممنوعیت خروج زن از خانه بدون اذن شوهر و امکان تعدد زوجات و ازدواج دوم به واسطه نازایی زن او یا مصالح اجتماعی و عدم امکان ازدواج با زنان کافر و مواردی از این قبیل بیان می‌کنند؛ زیرا در این متون زنان خوب و پیرو و فریبا و بد یا مانند آسیه و مردم در نقش همسری و مادری ظاهر شده یا مانند ملکه سبا به تبعیت از سلیمان می‌پردازند یا مانند زلیخا به اغوای مرد مشغولند و یا مانند همسران لوط و ابولهب از فرامین الهی سر می‌پیچند. تعیین این حریم در مواردی نظیر تمکین و نشوز یا زنا و لواط و البته بدون اشاره به هم جنس خواهی، از زبان مردانه به گوش می‌رسد و با حکم مردسالارانه تعزیر می‌گردد و زنان نیز در قبال این امر با جلب رضای مرد چونان خلیفه الهی حاکم بر زمین، از خداوند سپاسگزاری نموده و نهایتاً به انجام خانه‌داری و خدمات ذریع آن بسنده می‌نمایند.

فلسفه و حقوق. در فلسفه و ادبیات و حقوق جهان باستان این مردانند که به جای زنان سخن می‌گویند و این مطالب از زبان زردشت و مانی و مزدک و هومر و افلاطون و ارسطو و البته بدون توجه به امال، ترس‌ها و نقطه نظرات زنان صرفاً به شرایط اجتماعی و حقوقی زنان مزدوج مربوط می‌شود. اگر چه گاه زنان به دلیل فقدان وراثت مذكر سلطنت به حکومت نیز رسیده‌اند؛ اما حتی در این دوران نیز ضرورت تملک سبب شده آنان در چنبره ازدواج با محارم هم وارد شوند و به این ترتیب تصویری وفادار، متعهد و زیرک و فریبا از خود به

یادگار گذارند. زنان معمولی نیز یا شهروند تلقی نشده و یا صرفاً به واسطه ازدواج به تملک درآمده و مالکیت را در میان نسل‌ها در گردش در می‌آورند. در این احوال طلاق حق مردان بود و زنان جز وفاداری به شوهران تا حدی نام‌برداری از او، ارزش خانوادگی دیگری را عهده‌دار نبودند. به منظور جلوگیری از انحصارطلبی روابط جنسی توسط زنان، روابط جنسی میان هم جنس بازان نیز رواج داشت و حتی آنان از حقوق قانونی هم برخوردار بودند؛ زیرا زنان و مردان بایستی در کنار یکدیگر ثبات نظام اجتماعی را در این دوران استمرار می‌بخشیدند.

همسران قرون وسطی

در قرون وسطی آیین شرعی ازدواج به شکل نهادین در غرب و شرق ظاهر می‌شود و وجه قضایی به خود می‌گیرد. این رویه قضایی ناظر به روابط جنسی، تعیین والدین، توارث مالکانه، تربیت فرزندان، تنبیه انحرافات خانگی و چگونگی انحلال زوجیت بود. در سلسله مراتب نظام فئودالی این دوران، زن بدوا و بدون عشق و یا انتخاب خویشاوندانه از همان سنین پایین در قالب خانواده گسترده نقش یابوری شوهرش را در تولید اقتصادی بر عهده داشت و بایستی در این میانه وفادارانه از او اطاعت می‌کرد تا آماج نظام تنبیهی قرار نگیرد. شایان ذکر است که در اواخر این دوران سلاطین و فئودال‌ها و زنانشان، جریان عشق رومانتیک را پایه نهادند که این بار قدرت کنترل و نفوذ زنان را بر مردان تجربه می‌کرد و البته خصلت غیر اخلاقی روابط جنسی را نیز مراعات می‌نمود. در این عرصه زنان منتقد که با مردان بزرگ‌تر و منتقدتر از خویش

ازدواج کرده بودند به دلیل بی مهری‌های آنان با جوانان پایین دست خود نرد عشق می‌باختند و این در حالی است که در شرق، فقدان چنین زمینه‌ای، تفکر شاعرانه را به سوی عرفان و کمال الوهیت فرا می‌خواند و البته هر دوی این جریان‌ها از سوی دیدگاه‌های اخلاقی و دینی طرد می‌شد و دایره نفی آن تا معرفت عامیانه نیز امتداد می‌یافت. در این دوران زنان در نقش‌های ملکه و بیگم و خانم نیز ظاهر می‌شوند؛ ولی به طور معمول زنان شخصی است که نقش ازلی و ابدی و آسمانی خود را در همسری می‌بیند و تمایل خود را با رضایت قضای الهی همساز می‌کند. این زنان با کار خانگی و زراعی و دامی و نیز موالید بالا به تامین اجتماعی یاری می‌کردند. گذشته از این زنان وظیفه اطفال‌شور جنسی شوهران و آموزش فرزندان را بر عهده داشتند و اگر لازم می‌آمد فرزندانشان و خصوصاً فرزندان ذکور نیز به دایگانی سپرده می‌شدند که در محیط خارج از خانه برای تامین مصالح آتی جامعه تربیت کردند. به هر تقدیر در قرون وسطی ازدواج، هنجاری برای تشکیل خانواده نیز تقریباً تمامی بزرگسالان بود و زنان و شوهران غالباً تا پایان عمر و فرا رسیدن هنگام مرگ به یکدیگر وفادار می‌ماندند. البته تعدد زوجات نیز در این شرایط کمتر اعتراضی را بر می‌انگیخت؛ زیرا مشروعیت این امر از سوی نهاد دین صحنه نهاده شده بود و از عناصری چون عشق، انتخاب و برابری زن و مرد در آن کمتر یافت می‌شد. به عبارت دیگر در این عهد، زن برای کار تولیدی و تداوم خویشی به کار می‌آمد و انتخاب او در نظام مالکیت مبتنی بر درون همسری بود.

همسران رنسانس

در عصر رنسانس، رفته رفته ازدواج از تعهدات دینی آزاد گردید و وجه دنیوی خود را شکل بخشید. در این دوران زنان تلاش کردند حق انتخاب همسر را افزایش دهند و از روی عشق ازدواج کنند و به طرقداری از حقوق برابر زن و مرد برخیزند. تحت این شرایط، ارتباطات زنان و مردان غریبه افزایش یافت و زنان برای اشتغال صنعتی از کار خویشاوندی خارج شدند. به این ترتیب، قبح طلاق و زندگی مجردی کاهش یافت و با افزایش سن ازدواج بر حسب ضرورت‌های کاری؛ کنترل موالیذ الزامی گردید.

همسران معاصر

ازدواج در دوره معاصر علاوه بر کار خانگی، نیروی کار بیرون از خانه زنان را نیز طالب شد. علیرغم اثرات انقلاب صنعتی و سیاسی در انگلستان و فرانسه، همچنان تاهل زن مبین تشخیص اجتماعی - مذهبی به شمار می‌آمد و جایگاه اجتماعی او را بسته به طبقه شوهرش تعیین می‌کرد. فرهنگ نیز اندیشه نیاز زنانه به حمایت و توجه مردان را بسط می‌داد. مردان با برچسب‌های منفی و خشونت در قبال سکوت زنان، آنان را کنترل می‌کردند و این مورد حمایت قانون نیز بود. زنان در این شرایط تحقیر گردیده و در قلمرو طبیعی خانواده زندانی می‌شدند. خیر آنان همان خیر خانواده‌هایشان بود و لذا هویت خانواده تعریف می‌شد تا جایی که فراغت آنها نیز با کار یدی برای خانواده می‌گذشت. در این احوال، خروج زنان از خانه و رفت و آمد آنها با دوستان، توسط شوهر تعیین می‌شد و بی اطلاع او به پنهانکاری و در صورت آشکار شدن به وخامت می‌کشید. زنان نمی‌بایستی شب بیرون از خانه بمانند و این در حالی بود که شوهرانشان می‌توانستند زنان متعدد داشته باشند. در این دوران نیز زن تنها در صورت فرزندآوری مفید بود والا طلاق داده شده یا با هوو مواجه می‌گردید. مع‌هذا با حضور در عرصه اشتغال رفته رفته مطالباتی مستقل را خواستار شدند که این مطالبات در نتیجه همراهی با رای مردان آزاداندیش، با درخواست حق رای آغاز و با پیگیری حق کنترل بدن دنبال شد و در شکل نوین به حل مسایل اجتماعی چونان ریشه نابرابری‌های جنسیتی کشید.

تحت این شرایط، عشق نقشی اساسی در تشکیل خانواده و انتخاب زوجین یافت؛ زیرا این خرسندی خاطر همراه با تبدیل خانواده خویشاوندی به هسته‌ای، مقتضای خلاقیت فردی مورد نیاز



سرمایه‌داری جهانی را تشکیل می‌داد. مع‌هذا این عشق نیز با هنجارهایی نظیر پای‌بندی به یک شوهر یا همسر و رفع نیازهای متقابل جنسی در چارچوب خانواده، فرزندآوری و کودک پروری خدمت‌رسانی به آحاد خانه تا سر حد حذف کل اوقات فراغت و محدودیت مرادوات و خروج از خانه، وجوه مردسالارانه خود را حفظ می‌کرد. بدین سان زنان به داخل خانه چونان فضای خصوصی رانده شدند و مردان به فضای عمومی سوق یافتند و به لحاظ کسب درآمد، سلطه خود را در خانه حفظ نمودند. در این صورت عنصر عشق به حال غریبگی در فضای خانه میل شد؛ زیرا معرف عامیانه حکم می‌کرد همسر واقعی در خانه شوهر خدمتکار او است و تنها در قلب خود ملکه باقی می‌ماند. نشوز و سرد مزاجی و ناسازگاری زن نیز در حقوق و طب روان‌شناسی از همین منظر نگریده شد و تلاش گردید زن به مدد دانش قدرت‌گرای مردسالارانه، به آغوش خانواده باز گردد. بدین منوال امتیازات نابرابر در زمینه طلاق و حضانت و تامین بیوگی در حقوق تثبیت شد و مرد با خشونت و تملک و پول به کنترل زن و استفاده جنسی از آنها متمایل گردید. شدت این وضعیت نیز تا حدی بود که زنان فعال در عرصه حقوق فمینیستی تنها در کنار همسری و مادری و عمدتاً پس از فراغت از خانه‌داری در سنین جا افتادگی توانستند به این عرصه وارد شدند.

همسران عصر جدید

حضور زنان در عرصه مشاغل به اتکای تحصیل و کسب مهارت‌های تخصصی، رفته رفته به آنان امکان استقلال رای در عرصه‌های متنوع مشارکت سیاسی - اجتماعی را اعطا نمود. آنان از

این رهگذر خواستار تغییر تقسیم کار خانگی و برابری قدرت تصمیم‌گیری در خانواده شدند. از این پس توفیق و شکست زنان در ازدواج و احساس سعادت‌مندی در هر دو حال منوط به کسب جایگاه مستقل و خرسندی از پایگاه خاص اجتماعی در کنار یا بدون شوهرانشان بود. نظام اجتماعی نیز به منظور تثبیت نقش اجتماعی زنان در عرصه کار و تولید به ایجاد زیربناهای مستقل حقوقی برای آنان تمایل یافت؛ چرا که رشد ارتباطات جهانی و نسبی‌گرایی از آن به فرهنگ امکان‌مدار یا چنین حضوری را می‌داد.

زنان به تدریج تصور خیرالنسای خود را با بیان تجارب خویش و ضرورت حضور آزاد اجتماعی در عرصه‌هایی نظیر حق رای و کنترل بدن و تولید مثل و حضانت و طلاق جهت حفظ سلامت جامعه یا خود به نقد کشیدن و به ستم مضاعف ناشی از توانایی کار خانگی و کار بیرون از خانه تاختند. گذشته از این زنان از زیبایی و جاذبه جنسی در نفی اختناح رابطه جنسی به ازدواج و البته در راستای شکسته اقتدار مردانه سود جستند و بر این سیاق ضمن کسب امتیازات اجتماعی از این رهگذر، با خشونت و صعوبت مسایل جنسی نیز مواجه گردیدند. این در حالی بود که به هر روی کسب استقلال اقتصادی، آنان را در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی نظیر تعیین تعداد فرزند و موضوع خرید خانوادگی مشارکت داد و آنها حتی در این پرتو به ایجاد خانواده‌های تک والدینی اقدام کردند. نهادها و قوانین رفاهی نیز با ایجاد زمینه تحقق مرخصی زایمان و ایجاد مهدهای کودک در محل کار زنان، متاهل، به این وضعیت یاری دادند. به این ترتیب زنان از عصر همسر-مادری تجملی به عصر اراده‌گرایی در انتخاب مواضع مستقل اجتماعی قدم نهادند.

خلاصه می‌توان گفت که امروزه از یک سو تحرک ازدواج میان جنس‌ها، طبقات، اقوام و پیروان ادیان مختلف شدت گرفته است و از طرفی حقوق تولید مثل برای زن احیا شده و این همه در حالی است که تکنولوژی، امکان موالیذ آزمایشگاهی و حفظ زیبایی را برای آنان در سنین متوالی به ارمغان آورده است. در این وضعیت کسب آموزش با یافتن مشاغل تخصصی برای زنان همراه شده و زن در یافتن شوهر با حفظ تجرد از اختیار برخوردار گردیده و می‌تواند مسوولیت زندگی تک والدینی را بپذیرد یا در خانواده‌ای با تقسیمات برابر کاری با شوهر حضور یابد و از این طریق هویتی مستقل از مرد کسب کند.